



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



نویسنده: پروفسور دکتور اورهان یازجی

مترجم: سیلانی

۲۰۲۶/۰۶/۳۰

نخستین روابط دولت عثمانی و افغانها

در ایران پس از فروپاشی صفویان

بخش دوم

میر محمود و نخستین هیئت سفارت عثمانی

میر ویس خان که در سالهای ۱۷۰۹ تا ۱۷۱۵ میلادی قندهار و نواحی پیرامون آن را که زیر فرمانش قرار داشت، با مهارت بسیار اداره می کرد، در ماه نومبر سال ۱۷۱۵ در قندهار درگذشت و در کوکران به خاک سپرده شد (Krusinski, 1729, s. 149). بزرگان غلجایی که در قندهار گرد آمده بودند، به دلیل کمسن و سال بودن پسران میرویس خان هوتک، برادر او میر عبدالعزیز را به حیث «امیر» اعلام کردند. اما میر عبدالعزیز که از نظر توانایی و شخصیت سیاسی به پای پیشینه خود نمی رسید، از تهدیدهای صفویان بیم داشت و به همین سبب در پی یافتن راههایی برای اتحاد با آنان برآمد (Tiflisi, 1137, s. 15b). بزرگان افغان که این وضعیت را خوشایند نمی دانستند، بی درنگ دست به کار شدند تا میر محمود، پسر هجده ساله میرویس خان را به قدرت برسانند. میر محمود با پشتیبانی ای که به دست آورده بود، وارد مبارزه برای به دست گرفتن قدرت شد. سپس کاکای خود را کشت، زمام امور قندهار را در دست گرفت و به رهبر تازه غلجاییان تبدیل شد (Krusinski, 1729, s. 153).

میر محمود رهبری بسیار جاه طلب و جسور بود. او در این دوره آگاه شده بود که رقیبان دیرینه آنان، یعنی ابدالیان، در هرات در برابر صفویان به برخی پیروزیها دست یافته اند. میر محمود که به خوبی می دانست شکل گیری یک حکومت مستقل ابدالی در هرات، در نخستین فرصت قندهار را تهدید خواهد کرد، بی درنگ سپاه بزرگی جمع آوری نمود و در سال ۱۷۱۹ میلادی برای گرفتن قلعه فراه از دست ابدالیان، لشکرکشی کرد. او نیروهای ابدالی را در دلارام شکست داد، دستور داد سرهای فرماندهان ابدالی را ببرند و آنها را برای شاه حسین بفرستند. شاه حسین نیز با فرستادن خلعت و هدیه ها برای او، ولایت قندهار را به نام وی با لقب «حسین قلی خان»، به رسمیت شناخت (Ferrier, 1858, s. 39; Maraşi, 1342, s. 52).

با این همه، میر محمود قصد نداشت تابع صفویان باشد. او همانند پدرش میرویس خان، آرزوی داشتن حکومتی مستقل را در سر می پروراند. از همین رو، استقلال ابدالیان در هرات را برنتابید و برای درآوردن آنان زیر حاکمیت خود، لشکرکشی فراه را آغاز کرد. پس از آنکه توان ابدالیان را در هم شکست، به منطقه هزارمجات واقع در شمال شرق قندهار نیز لشکرکشی کرد و هزاره ها را زیر فرمان خود درآورد. بدین گونه، میر محمود فرمانروای جغرافیایی نسبتاً گسترده شد. میر محمود که دو جامعه نیرومند، یعنی ابدالیان و هزاره ها را مهار کرده بود، اکنون تنها با یک مسئله بزرگ روبه رو بود، لشکرکشی کرمان رخدادی که مسیر تاریخ ایران را دگرگون ساخت.

رویدادهایی که در این دوره در ایران رخ می داد، فرصت مورد انتظار را در اختیار میر محمود قرار داده بود. به ویژه شورشهایی که در همدان و نواحی پیرامون آن در موقعیتی بسیار نزدیک به اصفهان جریان داشت، ناآرامی های پی در پی لژی ها در شمال غرب کشور، توجه نزدیک دولت عثمانی به باشندگان سنی مذهب داغستان و شیروان و تمرکز همه جانبه تزار پتر بر مرزهای ایران، همه نشان دهنده وضعیت حساس و شکننده دولت صفوی بود. افزون بر این، در تنگه هرمز، مسقط و دیگر قبایل عرب با تصرف جزایر بحرین، کیش و لارک، بارها بر کشتی های

تجارتی حمله می‌کردند و از این راه به فعالیت‌های بازرگانی صفویان آسیب‌های جدی وارد می‌ساختند (Lockhart, 1958, s. 109).

میر محمود، بی‌آنکه از همه تهدیدهایی که صفویان با آن روبه‌رو بودند به‌گونه کامل آگاهی داشته باشد، برای گرد آوردن قبایل افغان پیرامون یک آرمان مشترک و نیز برای تأمین معیشت آنان، چشم به سرزمین‌های ایران دوخت. این‌که میر محمود پس از استوار ساختن قدرت خود در قندهار، توجهش را به سرزمین‌های ایران معطوف کرد، آگاهی‌هایی که از پدرش میر ویس خان، درباره ضعف صفویان و نزدیک بودن فروپاشی آنان شنیده بود، نقش بسیار مهمی داشت (Şemdanizade, 1976, s. 50).

میر محمود در پایان تابستان سال ۱۷۱۹ میلادی، با سپاهی نیرومند متشکل از ۱۱ هزار تن، وارد سرزمین سیستان شد. او هنگام عبور از دشت لوت، به سبب گرما و کم‌آبی شمار زیادی از سپاهیان خود را از دست داد؛ با این حال، خود را به حوالی کرمان رساند و شهر را در محاصره گرفت. حسین‌خان سیستانی والی کرمان، چون نیروی کافی برای رویارویی با افغان‌ها در اختیار نداشت، شهر را ترک کرد (Maraşi, 1342, s. 53 vd). میر محمود، بی‌آنکه اجازه دهد در شهر هیچ‌گونه ویرانی و چپاول صورت گیرد، سپاهیان خود را در قلعه مستقر ساخت. او نه به مردم شهر آسیبی رساند و نه هم به بازرگانان انگلیسی‌ای که در آن هنگام به نمایندگی از کمپنی هند شرقی در شهر حضور داشتند، تعرض کرد. با این همه، برای تأمین تدارکات و پرداخت معاش سپاه خود، مالیات‌های سنگینی وضع کرد.

با وجود این، مردم شهر در برابر افغان‌ها هیچ‌گونه شورش‌ی برپا نکردند. میر محمود نیز پس از استقرار در کرمان، دست به عملیات گسترده‌تر نزد صفویان که در آغاز در برابر تصرف کرمان از سوی میر محمود نتوانسته بودند مقاومتی نشان دهند، تنها پس از گذشت نه ماه توانستند نیرویی را به فرماندهی لطف‌علی‌خان به آن منطقه اعزام کنند. میر محمود با آگاهی از این خبر، رویارویی مستقیم و سنگین با سپاه صفوی را به مصلحت ندید و برای بازگشت به قندهار، به سرعت شهر را ترک کرد. مهم‌ترین دلیل عقب‌نشینی او بی‌آنکه در برابر سپاه اعزامی صفوی مقاومت کند، فاصله طولانی میان کرمان و قندهار بود، فاصله‌ای که سبب شده بود او نتواند پشتیبانی کافی نظامی و تدارکاتی فراهم سازد. از همین رو، میر محمود به محض رسیدن به قندهار، بی‌درنگ آمادگی‌های نظامی را برای لشکرکشی بزرگتری به سوی ایران آغاز کرد (Krusinski, 1729, s. 154-159 vd).

در برابر این وضعیت که افغان‌ها پس از تأسیس یک اداره مستقل در قندهار، بر ایران حمله بردند و سرزمین‌ها را تا کرمان زیر تصرف خود درآوردند، سلطان احمد سوم، پادشاه عثمانی، برای درک ماهیت رویدادها، احمد ذری افندی وانلی را در ماه اگست سال ۱۷۲۰ میلادی به حیث سفیر به ایران فرستاد (Aktepe, 1967, s. 60 vd). احمد ذری افندی در اردوگاه شاهی، که در نزدیکی تهران قرار داشت، به حضور شاه حسین رسید و نامه سلطان احمد سوم را به او تقدیم کرد. او سپس در تاریخ ۵ دسامبر ۱۷۲۱ میلادی به استانبول بازگشت و گزارش‌های استخباراتی و معلومات مهمی را که درباره صفویان گرد آورده بود، در قالب «سفارت‌نامه» به سلطان احمد سوم تقدیم کرد. ذری افندی چنین می‌نویسد:

«... پس از شش سال، میرویس درگذشت و برادر خود را به حیث ولیعهد تعیین کرد، اما چون برادرش از رجال شایسته حکومت نبود، از قدرت برکنار گردید. پس از شش ماه، میر محمود پسر میر ویس، به حکومت یادشده سرفراز شد و اکنون همانند پدرش هر سال با قزلباشان درگیر جنگ و نبرد است. او از قندهار تقریباً بیست منزل پیش‌تر آمده و بر حوالی کرمان و مشهد تاخت‌وتاز می‌کند. نام اصلی اینان «طایفه افغان» است.»

ذری افندی با این سخنان اطلاعات استخباراتی‌ای را که گردآوری کرده بود، عرض نمود (Aktepe, 1968, s. 82 vd). دولت عثمانی که از طریق این گزارش و نیز گزارش‌های استخباراتی دیگر رسیده از منطقه، دریافته بود افغان‌ها تهاجم به ایران را آغاز کرده‌اند، برای اتخاذ یک سلسله تدابیر در راستای تأمین امنیت سرحدات، احکامی را به ولایت‌های شرقی صادر کرد. میر محمود پس از بازگشت از کرمان، در قندهار سپاهی متشکل از ۴۵ هزار تن از قبایل افغان فراهم کرده بود و در تابستان سال ۱۷۲۱ میلادی، برای دومین بار رهسپار لشکرکشی به ایران شد (Maraşi, 1342, s. 55 vd). او در ۲۲ اکتوبر ۱۷۲۱ به حوالی کرمان رسید و شهر را در محاصره گرفت. پس از سه ماه محاصره، میر محمود در جنوری ۱۷۲۲ شهر را تصرف کرد. پس از آن‌که با این پیروزی و غنیمت‌هایی که به دست آورده بود، سپاه خود را نیرومند و مجهز ساخت، از راه یزد مستقیماً به سوی پایتخت، اصفهان حرکت کرد.

هنگامی که میر محمود در اول مارچ ۱۷۲۲، در مسیر راه اصفهان، به روستای ورزنه، واقع در کنار دریای زاینده‌رود، رسید، فرستاده‌ای از سوی شاه حسین نزد او آمد و پیشنهاد کرد که در برابر دریافت ۶۰۰ کیسه نقره از ادامه پیشروی بازگردد. اما میر محمود این پیشنهاد را نپذیرفت و به حرکت خود ادامه داد. او سپس در روستای سگری، در حدود ۱۰ کیلومتری شرق محمدآباد، اردوگاه خود را برپا ساخت (Krusinski, 1729, s. 198).

میر محمود در این‌جا خبر یافت که سپاه نیرومند صفوی از اصفهان به سوی او حرکت کرده است. از همین رو، دستور داد ساختار و موقعیت جغرافیایی منطقه را برای یک نبرد میدانی بررسی کنند. پس از آن‌که روشن شد گلن‌آباد،

که در فاصله چهار ساعت از اصفهان قرار داشت، برای رویارویی نظامی جای مناسبی است، اردوگاه خود را به آنجا منتقل کرد (Tiflisi, 1137, s. 18b). در ۸ مارچ ۱۷۲۲، سپاه ۳۰ هزار نفری صفوی به فرماندهی اعتمادالدوله محمدقلی‌خان و سپاه ۱۴ هزار نفری افغان در گلن‌آباد وارد نبردی بزرگ و میدانی شدند. این جنگ که تا غروب آفتاب ادامه یافت و بسیار خونین بود، با پیروزی میر محمود پایان یافت. در نتیجه، تمام تجهیزات، توپ‌ها و مهماتی که در میدان نبرد باقی مانده بود، به دست افغان‌ها افتاد (Gilanentz, 1974, s. 4 vd). میر محمود بلافاصله پس از پیروزی گلن‌آباد، به سرعت به سوی اصفهان پیشروی کرد و در ۲۱ مارچ ۱۷۲۲ شهر را در محاصره گرفت. پس از محاصره سخت و سنگینی که نزدیک به هشت ماه ادامه یافت، شاه حسین شخصاً به فرح‌آباد، محل استقرار اردوگاه میر محمود، رفت و تخت و تاج صفوی را به او تسلیم کرد (Gilanentz, 1974, s. 14؛ Şemdanizade, 1976, s. 56).

میر محمود پس از آن‌که شاه حسین را سه روز در کاخ فرح‌آباد مهمان نگه داشت، در بامداد ۲۶ اکتوبر ۱۷۲۲، همراه او برای رفتن به اصفهان حرکت کرد. میر محمود در میان دسته‌های مسلح تشریفاتی، از دروازه خواجه وارد اصفهان شد و فرمان داد که همه رجال دولت در کاخ صفوی گرد آیند. او در مراسمی که در همان‌جا برگزار شد، بر تخت نشست، عنوان «شاه» گرفت، به نام خود سکه زد و خطبه خواند. در همان روز، با دختر شاه حسین نیز ازدواج کرد.

میر محمود برای شاه حسین و پسرانش اقامتگاه‌هایی را در گوشه‌های از کاخ اختصاص داد و آنان را به‌نوعی زیر مراقبت و نظارت قرار داد؛ وضعیتی که می‌توان آن را گونه‌ای از بازداشت خانگی دانست (Maraşî, 1342, s. 59). بدین‌سان، حاکمیت صفویان در ایران پایان یافت و دوره حاکمیت افغان‌ها آغاز شد. در این دوره، سلاح‌دار ابراهیم‌پاشا والی ارزروم، اطلاعات استخباراتی گردآوری‌شده درباره پیشروی افغان‌ها در سرزمین‌های ایران و محاصره اصفهان را در اوایل سال ۱۷۲۲ به استانبول گزارش داده بود (Uzunçarşılı, 1988, s. 173). در پی این تحولات، در حکمی که در ماه می ۱۷۲۲ از سوی دولت عثمانی به کوپرولو عبدالله‌پاشا والی وان فرستاده شد، چنین بیان گردیده بود که محمودخان، پسر میرویس، قاسم‌خان، پسر کاکای او و امیران داغستان از جهات مختلف به تصرف سرزمین‌های ایران آغاز کرده‌اند؛ نیروهای قزلباشی که برای مقابله با آنان اعزام شده بودند، توان مقاومت در برابر ایشان را نداشته‌اند و بدین‌گونه قندهار، هرات، کرمان، یزد و شامخی از دست رفته و اصفهان نیز در آستانه تصرف قرار گرفته است. در همان حکم، به والی وان دستور داده شده بود که در این زمینه تدابیر لازم را اتخاذ کند (No. Müh. def., s. 362 130).

اما بعداً، در حکمی که در جون ۱۷۲۲ به وزیر عبدالله‌پاشا والی وان فرستاده شد، چون اصفهان هنوز سقوط نکرده بود، دستور داده شد که به سرزمین‌های ایران داخل نشوند و تنها در صورت سقوط اصفهان، بی‌درنگ ولایت‌های سرحدی اشغال گردد (No. Müh. def., s. 395 130). یک ماه پس از آن نیز، در حکم دیگری که فرستاده شد، به والیان دستور داده شد که حتی اگر اصفهان سقوط کند، تا زمانی که مقصد و نیت میر محمود روشن نگردد از هرگونه اقدام نظامی خودداری کنند (No. Müh. def., s. 396 130).

در زمانی که دولت عثمانی در ولایت‌های سرحدی خود در حالت آماده‌باش قرار داشت، میر محمود برای آن‌که سراسر ایران را زیر حاکمیت خویش درآورد، خزانه‌داری ملا موسی را با مبلغ نقدی به ارزش ۶۰۰۰ کیسه پول به قندهار فرستاد تا نیروهای تازه‌ای را بسیج کرده و با خود بیاورد. اما این خزانه در سیستان، به‌دست میرزا اسماعیل، محافظ قلعه بمسی، افتاد و سپس برای شهزاده طهماسب فرستاده شد. شهزاده‌ای که در آن هنگام در قزوین سرگرم گردآوری نیرو برای مقابله با افغان‌ها بود.

این رویداد سبب شد که میر محمود در برابر طهماسب تدابیر لازم را روی دست گیرد. او در دیوانی که در ۹ نومبر ۱۷۲۲ تشکیل داد، نخست به شاه حسین دستور داد فرمان‌هایی بنویسد و مردم نواحی اطراف را به اطاعت از او فراخواند، هم‌زمان فرمان داد که برای دستگیری و آوردن طهماسب نیز بی‌درنگ آمادگی گرفته شود. پس از آن، میر محمود نیرویی متشکل از ۶۰۰۰ افغان را زیر فرمان امان‌الله سلطان، اشرف سلطان و کور نصرالله سلطان، همراه با نیرویی ۲۰۰۰ نفری از ایرانیان به فرماندهی اعتمادالدوله، به سوی قزوین فرستاد.

این سپاه پس از آن‌که کاشان، ساوه و قم را در مسیر راه تصرف کرد، به حوالی قزوین رسید. در همین هنگام، شهزاده طهماسب چون از نزدیک شدن نیروهای افغان آگاهی یافت، از راه زنجان به سوی تبریز عقب‌نشینی کرد. پس از خروج طهماسب از شهر، قزوین که بی‌دفاع مانده بود، به‌آسانی به‌دست امان‌الله‌خان تصرف شد (Krusinski, 1729, s. 261).

پس از تصرف اصفهان، هنگامی که نیروهای افغان به سوی سرزمین‌های واقع در غرب ایران لشکرکشی کردند، ایوبی حسن‌پاشا، والی بغداد، برای آگاهی از نیت میر محمود، هیئت سفارتی را به ریاست عثمان‌آغا به اصفهان فرستاد. عثمان‌آغا در ۲۶ جنوری ۱۷۲۳ به اصفهان رسید و پس از آن‌که ده روز در انتظار نگه داشته شد، برای

تقدیم اعتمادنامه خود به حضور میر محمود راه یافت. بدین‌گونه، نخستین تماس رسمی میان دولت عثمانی و حکومت افغان در ایران نیز تحقق یافت. میر محمود از فرستاده عثمانی درباره نیت او و این‌که آیا جاسوس است یا نه، پرسش کرد، اما چون از پاسخ‌هایی که دریافت کرد قناعت حاصل نکرد، فرمان داد او را به قتل برسانند.

اما با میانجی‌گری مفتی، به فرستاده عثمانی آسیبی رسانده نشد، بلکه به او خلعت پوشانده شد و اجازه داده شد که بازگردد. با این حال، به هیئت سفارت عثمانی هنگام رفتن تأکید شد که هیچ‌یک از ایرانیان را با خود همراه نبرند. با وجود این هشدار، ۱۲ ایرانی که می‌خواستند در پوشش لباس ترکی همراه هیئت، شهر را ترک کنند، شناسایی شدند و همان‌جا اعدام گردیدند (Gilanentz, 1974, s. 23 vd).

پس از آن‌که نخستین هیئت سفارت عثمانی که نزد میر محمود فرستاده شده بود، بی‌نتیجه و ناکام به بغداد بازگشت، حسن‌پاشا والی بغداد، به مرکز گزارش داد که اصفهان و نواحی پیرامون آن از سوی میر محمود تصرف شده و شاه حسین و اعضای خانواده او نیز زندانی گردیده‌اند. در پی این گزارش، دولت عثمانی با پیش‌کشیدن مسئله امنیت سرحدات، تصمیم گرفت به ایران لشکرکشی کند. در این زمینه، طی احکامی که به والیان بصره، بغداد، موصل، شهرزور، وان، ارزروم، قارص و چلدر فرستاده شد، دستور داده شد که ایروان، تبریز، گنجه و تفلیس بی‌درنگ گرفته شوند. از سوی دیگر، پس از دریافت فتوایی از شیخ‌الاسلام عبدالله افندی درباره تصرف ایران، به مقام سرعسکری فرمان داده شد که در محور قفقاز، آذربایجان و عراق، به‌گونه هماهنگ و مشترک اقدام صورت گیرد (Uzunçarşılı, 1988, s. 176).

سلطان احمد سوم، پادشاه عثمانی، حسن‌پاشا والی بغداد، را برای تصرف سرزمین‌های عراق عجم به مقام سرعسکری تعیین کرده بود. در این لشکرکشی، کوپرولو عبدالله‌پاشا، والی وان، و عبدالرحمان‌پاشا، بیگلربیگی شهرزور، نیز حسن‌پاشا را همراهی کردند. نیروهای عثمانی در ۱۶ اکتوبر ۱۷۲۳ کرمانشاه را تصرف کردند و از آن‌جا به سوی همدان پیشروی نمودند. اما پس از آن‌که حسن‌پاشا در فیروزی ۱۷۲۴ درگذشت، پسرش احمدپاشا، که والی بصره بود، به کرمانشاه آمد و فرماندهی سپاه را به‌دست گرفت (Anonim, 1974, s. 67 vd).

احمدپاشا پس از محاصره‌ای که نزدیک به دو ماه ادامه یافت، در ۳۱ اگست ۱۷۲۴ شهر را تصرف کرد. او سپس خرم‌آباد و اردلان را نیز زیر تصرف خود درآورد و به بغداد بازگشت (Raşid Mehmed ve Çelebizade Asim, 2013, s. 1339, vd). سرعسکر عارفی‌پاشا که مأمور لشکرکشی قفقاز شده بود، در ۲۸ سپتمبر ۱۷۲۴ ایروان و نواحی پیرامون آن را تصرف کرد. در همین حال، سرعسکر کوپرولو عبدالله‌پاشا که مأمور لشکرکشی تبریز بود، پس از دشواری‌های بسیار، تنها در ۲۸ جولای ۱۷۲۵ توانست تبریز، ارومیه و اردبیل را تصرف کند (Uzunçarşılı, 1988, s. 178, vd).

پس از آن‌که میر محمود اصفهان را تصرف کرد، شهزاده طهماسب که از آن‌جا گریخته بود، به تبریز آمد و برای بازپس‌گیری تخت و تاج صفوی، مبارزه بزرگی را آغاز کرد. اما چون از سوی مردم ایران پشتیبانی کافی به دست نیاورد، با دو دولت نیرومند همسایه، یعنی دولت عثمانی و روسیه، رابطه برقرار ساخت. شهزاده طهماسب، اسماعیل‌بیگ را به حیث سفیر در ۱۲ سپتمبر ۱۷۲۳ به سن‌پترزبورگ، پایتخت روسیه، فرستاد و در نتیجه گفت‌وگوهایی که انجام شد، میان دو طرف قراردادی تنظیم گردید. بر اساس ماده دوم این قرارداد، شهرهای دربند و باکو، واقع در کرانه دریای خزر، همراه با ولایت‌های گیلان، مازندران و استرآباد، به روسیه تزاری واگذار شد (Raşid Mehmed ve Çelebizade Asim, 2013, s. 1369).

شهزاده طهماسب برای به‌دست‌آوردن پشتیبانی دولت عثمانی در برابر میر محمود، که اصفهان را تصرف کرده بود، سفیر خود را به نام برخوردارخان به استانبول فرستاد، اما این سفیر از سوی سلاح‌دار ابراهیم‌پاشا، والی ارزروم، بازداشت گردید و منتظر ماندند تا درباره سرنوشت شاه حسین آگاهی به دست آید. شهزاده طهماسب که در وضعیتی کاملاً نومیدانه قرار داشت، این بار سفیر دیگری به نام مرتضی‌قلی‌بیگ را به استانبول فرستاد. این سفیر از سوی کوپرولو عبدالله‌پاشا، والی وان، پذیرفته شد و به او اطلاع داده شد که اگر شهزاده طهماسب موافقت کند سرزمین‌هایی که دولت عثمانی تصرف کرده است، در اختیار حکومت عثمانی باقی بماند، از حمایت عثمانی برخوردار خواهد شد. شهزاده طهماسب نیز در برابر دریافت این پشتیبانی، واگذاری ولایت‌های غربی را به دولت عثمانی پذیرفت (Raşid Mehmed ve Çelebizade Asim, 2013, s. 1336 vd).

اما دولت عثمانی و روسیه، از یکسو با شهزاده طهماسب گفت‌وگو می‌کردند و از سوی دیگر می‌خواستند هرچه زودتر از فضای آشوب‌زده ایران بهره ببرند. از همین رو، در ۲۴ جون ۱۷۲۴ در استانبول گرد آمدند و «تقسیم‌نامه ایران» را که شامل شش ماده بود، امضا کردند (Raşid Mehmed ve Çelebizade Asim, 2013, s. 1379-1384). چندی نگذشت که نیروهای عثمانی وارد عمل شدند و همدان، ایروان و تبریز را تصرف کردند؛ در حالی که روس‌ها نیز ولایت‌های دربند، باکو، گیلان، مازندران و استرآباد را اشغال نمودند (Gubar, 1374, s. 328).

در جریان این عملیات که دولت عثمانی و روسیه در قفقاز و آذربایجان آغاز کرده بودند، میر محمود که در اصفهان تا اندازه‌ای آرامش و نظم را برقرار ساخته بود، برای متوقف‌ساختن تجاوزها در ولایت‌های غربی بی‌درنگ دست به

کار شد. او نیرویی را به فرماندهی کور نصرالله سلطان به سوی شیراز و همدان اعزام کرد. اما نیروهای افغان، هرچند همدان را دو بار در محاصره گرفتند، موفقیتی به دست نیاوردند و پس از ویران کردن روستاهای پیرامون، به اصفهان بازگشتند (Gilanentz, 1974, s. 26).

در همین هنگام، میر محمود هنگامی که خبر یافت یکی از پسران شاه حسین فرار کرده است، دچار خشم شدید شد و بی‌درنگ خانواده شاه حسین را، بی‌آنکه میان زن و کودک تفاوتی بگذارد از دم تیغ گذراند. در جریان این رویداد اندوه‌بار، میر محمود شاه حسین را نیز از ناحیه بازو زخمی ساخت، اما با میانجی‌گری رجال دولت، از کشتن او منصرف شد (Lockhart, 1958, s. 208). با این حال، پس از این اعدام خونین، سلامت روانی میر محمود روزی‌به‌روز رو به وخامت گذاشت. او سرانجام دچار فلج شد و زمین‌گیر گردید. با وجود همه تلاش‌های طبیبان، بهبود نیافت و در ۲۳ اپریل ۱۷۲۵، در حالی که هنوز ۲۸ سال داشت، درگذشت (Raşid Mehmed ve Çelebizade Asım, 2013, s. 1447).

پایان بخش دوم

ادامه دارد